

بگناهان خود اعتراف نمود و از جسارنی که در محافظت سلطان ظاهر چایز و از راه در شده بود پشیمان گشت و او را از پیش خود دور کرد و اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاده بشفاعت و زاری عهد بست که مدّة العمر در اقامت و ظایف خدمتگاری و ادای سار و جزیه تهران و تقصیر جایز ندارد مرحمت حضرت صاحب قران جواید جرایم او را بذقوش عفو و اغماض بنگاشت و عفو عزایم خسروانه بصوب ولایت ابوانی که یکی از عظامی امراء گرج بود معظوف داشت *

• نظم •

خدایو جهان گیر صاحب قران • در آورد رخسِ ظفر زیر ران
 روان شد بتایید حق لشکری • که بگرفت انبوه شان کشورے
 سپاهی چو آشفته پیلان مست • همه نیزه و گرز و خنجر بدست
 و چون رایت ظفر بیکر بان ولایت در آمد عساکر گردون مآثر
 اطراف و جوانب آن را تاخته اعلام اسلام بر افراختند
 و خروش تکبیر و تهلیل از چرخ ائیر گذرانیده رسم معهود
 خویش از تسخیر قلاع و تخریب مساکن و بقاع کفار فجار
 با تمام رسانیدند و از انجا با کمال شوکت و شکوه دامن بدامن
 کوه روان شده روی توجه بدیار قراقلقا نلیق نهادند و اهالی
 آن مردم کوه نشین چلد سپاهی پیشه بودند آن ولایت را
 نیز تا ختم کوه حصارهای ایشان بکشادند و آنش قهر در

امان و مساکن آن دو زخیمان نهادند و بتأیید ربانی و نیروی
دولت صاحب قرانی مجموع گرجیان را که در آن نواحی و
حوالی بودند غارتیده بسی از ایشان را بتیغ جهاد بکدرانیدند
و مصدوقه انا کذلک نفعل بالمجرمین باظهار رسانیدند
وما النصر الا من عند الله العزيز الحکیم *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران
از جانب گرجستان

چون همت عالی نهمت صاحب قران گیتی ستان که
مصروف بود بتقویت دین و تمشیت شرع سید المرسلین علیه
و علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات از غزای گرجستان
فراغ یافت و مجموع آن دیار و بلاد از خست و جود اهل هلال
و فساد بآب تیغ جهاد شسته شد و رایت کشور کشای عالم
آرامی بعزم معاودت نهضت نمود و بعد از قطع منازل و مراحل
بیلاق منقول محل نزول موکب همایون گشت و رتبه آن سر
زمین بفرشکوه رایت نصرت قرین از چرخ برین بر گذشت
باز به سامع علیه رسانیدند که جماعتی از بنی دینان گرج در
موضع فرس گردن نشسته اند یرلیغ واجب الامتثال از موقف
جلال صدور یافت و امیر شیخ نور الدین با لشکر جلالت آیین
ایلغار کرده بر حسب فرمان بطرف ایشان روان شد و چون

همت پادشاهانه حضرت صاحب قرآن مقتضی آن بود که
عظیم امور ملک و مملکت و مصالح فروریات دین و دولت
بنفس مبارک خود سازد بعد از چند روز رایت عزیمت بر
افراخت و عساکر گردون مآثر را ترتیب کرده ^(۱) انحراف بگذاشت
و از عقب ایشان نهضت فرموده روی سعادت و اقبال
براه آورد *

پی مرکبش فتح را راهبره رفیق طریقش جنود ظفر
و چون چند شب در میان کرده هوای فرس کرد را از گرد
فرس شمامه مثلک اذفر بخشید بدت پنج روز هفت قلعه از
قلاع گرجیان بی دین مسخو کرد و باز زمین هوار گردانید
و زبان تیغ غازیان موهده بسی از مشرکان نالت تلذذ گو را
چهار تکبیر نفا بگوش جان رسانید *

چون غیروز شد رایت غازیان * به نیروی اقبال صاحب قرآن
بکنند بکباره آن بوم و بره بسی قلعه کردند زبر و زبر
وزان که نهاد ان ناراست کیش * بکشند هر سوزاننداره پیش
و رایت منصور محفوف همون و تا بید ملک غفور از انجا باز
گشت و در منگول باز روی همایون نزل فرمود و در آن محل
چند روز اقامت نموده در عین عشرت و شادمانی و کمال

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعضی کتاب بجای * انحراف -

(اورق) است *

خشمت و کامرانی به نشست درین اثنا ایلچیان از طرف
 فرنگ رسیدند و پسر امیر مراد که از قیصره روم بود و بقید
 ایشان اسیر شده بیاوردند و بوسیله ارکان دولت عراق به
 زمین بوس استسعاد یافته صورت هوا خواهی امراء خویش
 بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند عواطف پادشاهان
 ایشان را نوازش فرموده خلعت پوشانید و خوش خاط
 باز گودانید •

• بران آستان هر که روی نیاز •

• نهاد از درش کامران گشت باز •

و ایشان براه طربزون باز گشتند و اردوی کیهان بوی ر
 جهت ملاحظه چهار پایان مدت دو ماه در صحراء و علف
 زار منکول توقف افتاد و تمام امراء و لشکریان بدرگاه عالم
 پناه جمع آمدند ملوک اطراف و اکناف سرانقیاد ب
 آستان مقابعت و مطامعت نهادند دست تائید ابواب امانی
 و آمال برومی دولت و اقبال کشاده ابلق توسی ایام بکا
 رام و ممالک شرق و غرب مسخر فرمان و تابع احکام - والحمد
 لله ذی الجلال و الاکرام •

گفتار در موجبات توجه موکب قیامت
 باس بجانب سیواس

• بیت •

* سبحان خالقي که صفاتش ز کبریا *

* بر خاک عجز می فکند عقل انبیا *

حضرت مسبب الاسباب - تبارکت اسماءه - بر حسب ارادت
بی علت و قوع هر حادثه و حدوث هر واقعه بوجود واسطه
و حصول رابطه منوط و مربوط فرموده تا در مسجاری امور عالم
چنانچه آثار کمال قدرت کامله بر نظر اعتبار دیده و روان
چهار بازار فاعبروا یا اولی الابصار جلوه می نماید
اسرار جمال حکمت شامله نیز چهره بکشاید و بظهور آید *

* بیت *

* در تمام آفرینش پیش هر کو عاقل است *

* هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کامل است *

و چون امر الهی که پدید آرنده و نگاه دارنده جمیع اشیا جز
او نیست یکی است که و ما امرنا الا واحده کلام
بالبصر غلبه حکم احدیت امر ملاح حال هر کسرتی را
بوحده تی باز بسته که عفسد جمعیت آن بی این بهیچ وجه
انتظام نیابد از آنجمله نظم احوال دار الخلافه هیکل انسانی
که عالم صغیر است بتدبیر نفس واحد متعلق است که بی پرتو
التفات او اصلا نیاید و هیچ ازو نیاید و بهمین وتیره ثبات و قرار
اجتماعات عالم کبیر مرتبط بنمکن و استقلال پادشاهی عدیم
المثال است که بی حسن سیاست ملوک نظام مملکت را

درام نماید و البته بفساد و انحراف انجامد و لهذا عظماء
 حکماء گفته اند نسبة الملك الى المدينة کنسبته النفس
 الى البدن و ظاهر است که چون تدبیر نفس و افعال قوای
 طبیعی و حیوانی که گماشتگان او اند بسنن سنییه سویت
 و عدالت بود بدن صحیح باشد و احوال او بر نهج سلامت
 و استقامت گذرد و اگر آن تدبیر و اعمال نه بر قانون نصفت
 و حد اعتدال باشد بدن از حلیه صحت و عافیت عاطل ماند
 و مآلش بفساد و زوال انجامد و بر همین منوال اگر ملک
 مملکتی یا والی ولایتی از صراط مستقیم عدل و راستی عدول
 جوید و بسوسسد و یوغرور و طغیان طریق بغی و عدوان پوید
 هر آینه اخترد و لکش رو بوبال نهد و حال اهالی مملکتش
 اختلال پذیرد و از شامت کردار نا صواب او ملک و ولایت
 مصیبت سیول و یاورزایا گردد •

• بیت •

• خانه کن ملک ستمگاری است •

• دولت باقی ز کم آزاری است •

و از نظر برای این تشبیه حال قیصر روم و سلطان مصر و شام
 است که چون دران عهد و اوان ازیشان افعال نکوهیده
 و حرکات ناپسندیده بصدد رر پیوست ناپره غضب حضرت
 صاحب قران اشتعال یافت و ثوران خشم قیامت نهیدش
 موجب آن شد که با وجود تمامی مدت سفر و بعد عهد عساکر

منصور از مواضع خوبش دو مملکت بآن عظمت را در بقیة
 المیدان یک یورش ناخست فرمود و هر دو را به نیروی
 دولت قاهره مسخر گردانید و مجموع بلاد و قری و مدن
 و امصار هر دو را فرسوده سنابلک مرائب مواکب
 فیروزی عواقب گشته بسی ضرر و نقصان بسکان و قطان آن
 اماکن و مساکن رسید * * مصراع *

* ولا بد للمقدوران يتكونا *

شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که ایلدرم با یزید
 که در آن عهد قیصر روم او بود بمزید شوکت و سعیت مملکت
 از قیصره سابق امتیاز داشت و بسیاری از ولایات روم مثل
 ولایت آیدین و منتشا و گرمیان و قرمان که دست استیلا و
 تسلط پدرانیش بآن نمی رسید بتحت تسخیر و تصرف در
 آورد و از دیار فرنگ چهار ماهه راه مطیع و منقاد گردانید
 و بعد از آنکه قرا عثمان قاضی برهان الدین حاکم سیواس را
 در جنگ دستگیر کرده بقتل آورد و لشکر کشید و سیواس را
 مسخر ساخت و تابلطیه که متصل است بولایت حلب
 بحوزه تصرف در آورد و ملطیه را نیز که از مدتی مدید باز
 تابع شام بود محاصره کرد و گرفت و در سیواس امیری
 مصطفی نام داروغه گذاشت و حکومت ملطیه به پسر مصطفی
 تفویض کرد و بی آنکه کسی متعرض شود و بمقابله او در آید

سالم و غافم بمستقر سرپر سلطنت و ایالت معارفت نمود
و کثرت و غلبه اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دوازده هزار
سگبان داشت لا جرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور
بدماغ پندار او برآمد و جاده صواب و سداد از نظر بصیرت
او پوشیده ازین معنی غافل ماند که *

* بیت *

* خدائی که بالا و پست آفرید *

* زبردست هر دست دست آفرید *

و باندیشه فاسد ایلچی پیش طهرتن فرستاد که ترا بعد ازین
مطیع و منقاد این جانب می باید بود و خراج ازرنجان
و از روم و آن اطراف و جوانب حاصل کرده بخزانہ ما
رسانید و سخنی چند زیاده برطور خود که نه حد امثال او
بود پیغام داد طهرتن صورت حال عرضه داشت اهتادگان
پایه سرپر اعلی کرد حضرت صاحب قران دانست که صاحب
روم را دیوشوم غرور از راه انداخته است خواست که او را
بوساطت خضر قلم که در ظلمات دوات بآب حیات رسیده
راهنمایی فرماید *

گفتار در نامه فرستادن حضرت صاحب قران

قضا هجوم خجسته قدوم بقیصر روم

رای ممالک آرای خدیو جهانگیر د بیدر دانشور روشن

ضمیر را طلبید داشته فرمان داد که نصیحت نامه عتاب
 امیز بایلد رم با یزید نویسد باشد که از بیخودی نشوه حکومت
 و جاه و غلبه لشکر و سپاه هشیار گشته روی صلاح و رشاد
 برای سلامت و سداد آورد بیر بلاغت شعار قلم و اسرار امثال
 بر خط فرمان نهاده خامه مشکبار در بنان لطافت نگار گرفت
 و صدر کتاب بحمد و ستایش حضرت آفریدگار و نوحیت و درود
 سید و سرور اختیار و ابرار علیه و علی آله الکرام و صحبه الکبار
 افضل الصلوات و اکمل التحیات موشح ساخت • • نظم •

- سونامه کرد آفرین خدای •
- که او دست گیرد بهر دو سرای •
- خدائی که عالم بفـرمان اوست •
- زمین و زمان غرق احسان اوست •
- ثنای خدا را برای رزین •
- درود نبی ساخت نعم القربین •
- وزان پس رقم زد بکلی هنر •
- سخنها که بر جان زند نیشتر •
- خطابی سراسر عتاب و ستیز •
- چوتیغی بالماس کین کرده تیز •
- عتابی بیکباره تهدید و بیم •
- که گردد دل از خواندن آن دو نیم •

و سخن را بر مضمون فرموده **رحم الله امراء عرف قدرة**
ولم يتعد طوره اساس انداخت محصلش آنکه خدای
 بر بندگی رحمت کند که قدر و پایه خود را بشناسد و پای از
 حد خود فراتر نهد امروز - بحمد الله تعالی - ممالک ربیع مسکون
 در تحت تصرف بندگان ما است و بصیط روی زمین چو لیلان گاه
 بکوان فرمان ما سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیع اند و
 منقاد و امور سلطنت و فرمان روائی جاری بر حسب آرزو
 و نهج مراد سروران آفاق او امر و فواهی ما را گردن نهاده
 و گردن کشان جهان در آستان اطاعت ما بسر ایستاده *

* ز دریا بدریا سپاه من است *

* جهان زیر پر کلاه من است *

* ملوک زمان صف زده بر درم *

* بصیط زمین تفگ بر لشکرم *

* بودی زمین حکم رانی کجا است *

* که از جان نه منقاد فرمان ما است *

کوه گران سنگ یک حمله سپاه ظفر پناه ما را تاب نمی آرد

و گردن گردان سر از متابعت تابعان امر ما بر نمی دارد *

* بیت *

* چرخ فلک از نه بر مرادم گرده *

* تپش بدر پاره محورش خم گرده *

و حال نسب و تبار تو که منتهی بترکمانی کشتی بان میشود
 برای منیر ما روشن است محتاج بیان نیست • • بیت •
 چه حاجت که گویم تبار ترا • شمارم نهان و آشکار ترا
 همه مردم روم تا مصر و شام • شناسند اصل ترا خاص و عام
 همان بهتر که کشتی سودای محال را که در غرقاب غرور و
 پندار افکند؛ باد بان جرأت و جسارت فروگیری و در ساحل
 سلامت و استقامت لنگر توبه و ندامت به بندازی تا از تلاطم
 امواج انتقام و عقوبت غرق دریای بلا و محنت نگردی
 چه تا غایت استماع میرفت که باقامت فرض جهاد کمر
 آرتهاد بسته و بغزو لشکر فرنگ بازوی جلالت کشاده و بدان
 سبب اصلا عیان توجه و تعرض بصوب آن دیار انعطاف نیافت
 خاص بآن نیت که چون آن ولایت از ثغور اسلام است
 سلامت باشد و از مرور و عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر
 دامن روزگار اهالی آن دیار نه نشیند که این معنی عوداً بالله
 موجب ملالت مسلمانان و شماتت بی دینان گردد زینهار زینهار
 طریقه و وار پدران خود نگهدار و پای پندار از گلیم قدر خود
 درازتر مکن • • نظم •

• که برخون خود ترك و تازی کنی •

• که کنجشک باشی و بازی کنی •

• چرا حدّ خود را نداری نگاه •

- مکن چهره بخت خود را سیاه •
- مننه پا از اندام خود برون •
- که افندی بچاه بلا سرنگون •
- بعد ازین باقدام ضرور پیرامن فضول مگرد • • مصراع •
- که شمع مهر نمیزد یقین باین دم سرن •
- و فحوای • • مصراع •

* اَطْرُقُ كَرِي ان النعامه في القرى *

باوش هوش شفو و عقل را کار فرمای و مودای اترک
الترک ما ترکو کم نصب العین ضمیر ماخته در فتنه بروی
خود مکشای • • نظم •

- مکن آنکه هرگز نکردست کس •
- بدین رهنه-ون تو دیوست و بس •
- ترا با من این سرکشی از کجاست •
- ندانم که انگذت از راه راست •
- چه سودای خام ست آخر ترا •
- سها از کجا آنقاص از کجا •
- اگر پشه را ناب عفا بود •
- سزد گر ترا کینه با ما بود •
- کجا صعوه را این میسر شود •
- که با باز روزی برابر شود •

- * تو در پیشه روم گردیده *
- * نبرد دلیسران کجا دیده *
- * به پیکار افرنجت از بولویست *
- * ز نایب دین و دعای نبی ست *
- * مشو غره کانه نه سودی تست *
- * اگر بشنوی با تو گویم درست *
- * مچو رزم پیلان به نیروی مور *
- * بلا سر سر خود میار بزر *
- * کبوتر که پهلو زند با عقاب *
- * بقصد سر خویش دارد شتاب *
- * شغال از کفد پنجه بانره شیر *
- * سر بخت خود را در آرد بزیر *
- * بدست خود از نیستی بی خود *
- * مزن تیشه از چهل بر پای خود *
- * کجا باز گویم من این داور *
- * که با من کند چون توئی هم سرب *
- * ولی از تو اینها نباشد غریب *
- * که هست از خرد ترکمان بی نصیب *
- * مبادا که این بند من نشنوی *
- * که بی شک در آخر پشیمان شوی *

- اگر من بروم اندر آرم سپاه •
- چو هفت آن همه بوم گردد سپاه •
- مباد آنکه من زمین کنم رخس کین •
- نه برهم زخم آسمان و زمین •
- مفت آنچه حق است دادم پیام •
- تودانی و تدبیر خود والسلام •

چون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح و محای گشت در صحبت
 جمعی مردم کاروان پیش ایلدرم بایزید فرستاد ایشان از
 برق سرعت سیر استعاره کرده روی بصوب روم نهادند و
 چون بمقصد رسیدند مکتوب برسازیدند و باداء رسالت و پیغام
 قیام نمودند. ماده سودای محال دردماغ قیصر روم پیش
 ازان غلبه داشت که بلعاب خامه و جلاب کتاب و خطاب
 تسکین یابد بجواب نا صواب مشغول شد و زبان جرأت بلاف
 و گزاف بکشد که مدتی است که مرا مقابله و مقاتله آورد خاطر
 است این زمان عزم جزم کرده برانم که با لشکر جراری شمار
 توجه نمایم اگر او پیش نیاید قابه تبریز و ساطانیه پیام •

• نظم •

- به بینیم تا دور گردان سپهر •
- کرا سر برآرد ز پستی بمهر •
- دیا گردش چرخ نا پایدار •

* کراکرد خواهد درین کار خوار *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان بصوب سیواس و تسخیر آن

چون ایلچیان از روم معاودت کرده بدرگاه عالم پنجاه
آمدند و جواب دور از صواب ایلدرم بایزید بعرض بندگان
حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه برافروخت و قهرمان
قهر رایت عزم بلاد روم برافراخت و چون حوالی اونیکه
معسکر ظفر پنجاه گشت امیرالله داد که بر حسب فرمان
بآوردن امیرزاده پیرمحمد بشیراز رفته بود رسید و او را
بند کرده بیاورد و حکم لازم الامتثال نفاذ یافت که در دیوان
بزرگ امیرزاده مشارالیه را برغو پرسیده چوب یاساق
زدند و بند برداشته بگذاشتند و از بد آموزانش شیخ زاده
فرید و مبارک خواجه که بند کرده آورده بودند بیساق
رسانیدند و حضرت صاحب قران حضرات عالیات سرای ملک
خانم و خانزاده و دیگر حرمان شاهزادگان با شاهزاده جوان
بخت الغ بیگ و دیگر ذراری برج سلطنت و جهانبانی را
در عهده ضبط و اهتمام امیرزاده عمرو برادر بزرگ امیر
الله داد خداداد و مولانا قطب الدین بجانب سلطانیه روان
گردانید و رایت فرخنده فال بسعادت و اقبال نهضت

فرموده در کتف حفظ ذوالجلال روان شد و در ظل آن رایت
فتح آیت لشکری گران همه آراسته و مرتب و کثرتی بی پایان
مجموع سنگین دل و آهنین سلب روی جلالت برآه آوردند •
• نظم •

- چو دریا دمان لشکری فوج فوج •
- درو هر سواری یکی ^(۲) تند موج •
- بهر موجی اندر نهان یک ننگ •
- ز شمشیر دندان و از نیزه چنگ •
- سنانها بابر اندر افراشته •
- ز چرخ برین نعره بگذاشته •

و چون هوای ارز دوم از غبار موکب گیتی کشای عطرسای
گشت و فضای بیابان و صحراء از خیمه و خرگاه مالا مال
شد طهران پیش آمده بمعسکر ظفر پناه پیوست و بادراک
دولت بساطبوس فایز گشت و بعد از دو روز اردوی کیهان
پوی از صدای طنطنه کورگه کوچ بحرکت درآمد و چون از
ازرنجان بگذشت حضرت صاحب قرآن در افتتاح محرم سنه
(ثلث و ثمانیة) ایلغار فرموده بسیراس راند • • نظم •
• خود و نام داران پر خاش جوی •

(۱) در بعض نسخه بجای - سلب - (چنگ) است (۲) در بعض

کتاب بجای - یکی - (یلی) دیده شد •

- سوی شهر سیواس آورد روی •
- همی بر شد آوازه شان تا د و میل •
- به پیش سپاه اندرون کوس و پیل •
- نه بد بر زمین پشه را کار گاه •
- نه اندر هوا باد را مانده راه •
- ز جوش سواران و از گرد پیل •
- زمین شد بگردار در بای نیل •
- چنین تا بیامد بدان شارستان •
- که سیواس بد نام آن کارستان •
- سوی شهر چون لشکر آمد فراز •
- سپه خیمه زد دشت و شیب و فراز •
- بر آردن ا دیده سر بر هوا •
- پراز مردم و ساز و چنگ و نوا •
- ز خار آبی افکنده در قطر آب •
- کشیده سر باره اندر حساب •
- بچرخ از همه شهر بر شد خروش •
- ز جوشن و ران باره آمد بجوش •

و در آن محل از اخبار منبهیان بمسامع علیه پیوست که ایلدوم
با یزید پسر خود را کوشچی با ثمور تاش که در آن عهد از
عظمای امرای روم بمزید شجاعت و جلالت سمت امتیاز

داشت و دیگر امراء و لشکری گران برسم مفتلای بسیواس
فرستاده بود و از استماع توجه رایات نصرت آیات ارکان
ثبات شان نزل پذیرفته بطرف روم روانه شده اند فرمان
قضا جریان صدور یافت^(۱) و امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه
و امیر شیخ نورالدین و سونجک و سید خواجه شیخ علی بهادر
و دانه خواجه و دیگر امراء قوشون و لشکریان با یلغار از عقب
ایشان روان شدند و از قیصریه گذشته با ایشان رسیدند و همه را
متفرق و پراکنده گردانیدند و تمام آن حدرد و فواحی را
تاخت کرده بباد ناراچ بردادند * * نظم *

چو بشناختند آن سپاه گزین * بدشمن رسیدند با تیغ کین
بسی را نگذارد بر خاک پست * گریزان شد آن کس که از تیغ رست
بهم برزدند آن بروم را * بشد ز هره زان قیصر روم را
و لشکر منصور با غنایم تا محصور معاودت نموده در ظاهر
سیواس بمعسک و ظفر قرین پیوستند و بسعادت بساط بوس
مستعد گشتند و شهر سیواس را باروئی بغایت محکم و استوار
از اساس تا کنکره مجموع از سنگ تراشیده هر یک دو گز
و سه گز و زیاده بود و غلطش یک گز و زیاده بود و پهنای
دیوارش ده گز بود و ارتفاعش تا سرکنکره بیست گز و هفت
دروازه داشت و بانی آن علاءالدین کیتبای سلجوقی بوده

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعضی بجای و - (که) است *

و در جانب شرقی و شمالی و جنوبی که طرف قبله بود خندق عظیم پر آب داشت چنانچه نقب زدن اصلاً میسر نمیشد که چون یک گرمی کندنند آب بر می آمد لیکن در جانب غربی آن شهر که محل نزول رایت فتح آیت بود نقب بریدن صورت می بست و در اندرون شهر مصطفی که از قبل قیصر روم داروغه بود آنجا چهار هزار سوار که هر یک خود را در شمار رستم و اسفندیار می پنداشتند داشت و اسباب نبرد و پیکار مرتب داشته مقاومت و جدال را آماده شده بود *

* نظم *

- * حصاری حصین بود پوساز و برگ *
- * سپاه اندرون دل نهاده بمسک *
- * دراز آهن و باره از سنگ بود *
- * حصاری پلانوا سپر جنگ بود *

عساکر سقاره شمار گردون اقتدار در اطراف و جوانب حصار مراده و منجلیق برافراختند و در مقابل دروازه عراق ملجور ساختند *

بدو ساخت از هر طرف منجلیق * بها آمد آن باره باسلیق
بر آمد ز هر سو در^(۱) رستخیز * ندیدند جای گذار و گریز
و در آن جانب شهر که نقب زدن متمشی میشد نقبچیان

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعضی بجای - در - (در) است *

آهنگین جنگ بی درنگ مشغول گشتند و از چنانچه رزم
 آزمایان صاحب شجاعت کمربند و بازاری جلالت بسته
 و کشاد داد مردی و مردانگی می دادند و جنگهای عظیم
 واقع می شد •

• شعر •
 زبر آسمانی بد از نیر، گرد • زمین زیر دریا شد از خون مرد
 پراز مار پروان شده آسمان • پراز شیر غوان زمین و زمان
 و بعد از هزده روز که از تواتر سنگ عراده و منجیق بارو اختلال
 پذیر شده بود و نقبها تمام گشته و برجها بر سر چوب گرفته شعله
 قهر بر افروخت و فرمان شد تا آنهن در نقبها زدند و برجها
 فرو افتاد و اهل حصار را دود دهشت و حیرت بسر بر آمد
 و نزد یک شد که عساکر کشور کشا بشهر را آید مصطفی داروغه
 که از اصطفا جز اسم بی رسم نصیبی نداشت از سر عجز و
 اضطراب بیای مسکنت و انکسار بیرون آمد و مجموع اکابر
 و اشراف از سادات و قضات و علماء و مشایخ روی امید
 بدرگاه اسلام پناه آوردند و با حراز سعادت بساط طوس
 مبادرت نمودند •

- چو چاره نهد شهری و لشکری •
- گرفتند زنهار و خواهشگری •
- هراسان بدرگاه شاه آمدند •
- ثنا گستر و عذر خواه آمدند •

• خروجش آمد از کودک و مرد و زن •

• همه پیر و پیرا شدند انجمن •

یرلیغ لازم الاتباع بنفاد پیوست که مسلمانان را امان داد
مال امانی بختانند و بلشکر ظفر قرین رسانند و بی دینان
ارمنی و نصرانی را اسیر کنند و چون سها هیان ایلدرم با بزید
که در شهر پای مخالفت فشرده بودند و از سر جهل و فطالت
دست چسارت بمحاربه و قتال بر آورده بیشتر ارمنی بودند
حکم شد که چهار هزار سهاهی را بر تومانات قسمت کردند
و همه را از برای سیاست زنده در چاهها کرده بخساک
به یغباشند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و فرمان واجب
الاذعان صدور یافت تا حصار سیواس را از کفره تا اساس
ویران سازند و بر حسب فرموده بازمیسن هموار
ساختند •

• بیت •

• شد از قهر سلطان مالک رذاب •

• حصار و حصاری خراب و بیاب •

در اثناء محاصره بمصاحح علیه رسانیدند که سلطان احمد که
با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه صوب روم است
حکم واجب الاتباع صدور یافت که فرجی از سها ظفر پناه
بقصد ایشان روان شوند و چون با مقتال امر مبادرت نموده

باغرق^(۱) اورسیدند دست جلالت بزمب و غارت برکشادند
 و خواهر بزرگش سلطان دل شاد و زنان و دخترانش را
 اسیر و دستگیر کردند و او بموتی^(۲) چسته جان از آن ورطه بیرون
 انداخت و بروم پیش ایلدوم با یزید رفت و سپاه مظفرلوا
 سالم و غانم مراجعت نمودند •

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آبلستان

دران زمان که صاحب قران گیتی ستان بتسخیر سیواس
 مشغول بود جمعی از اشرار و مفسدان آبلستان از غایت
 جهالت و بی باکی می آمدند و اسپان لشکریان مظفرلوا
 دزدیده می بردند غافل از آنکه بخار پیشانی شیر خاریدن
 و با خرطوم فیل باری کردن در هلاک خویش کوشیدن است
 و زهره لاهل باند پشه باطل نوشیدن • • بیت •

کس نخارد بخار پشت هزبر • نکند جنگ سنگ کس با ابر
 لا جرم چون رای کشور کشای از قضیه سیواس فراغ یافت
 عنان انتقام بجانب ولایت آبلستان معطوف گشت و طهرتن
 را بازرنگان بازگردانید تا بضبط سرحد قیام نماید و امیرزاده
 شاهوخ بر حسب فرمان قضا جریان موسم منقلای روان شد

(۱) در بعض نسخه بجای - باغرق - (باورق) • (۱) در بعض

کتاب بجای - بموتی - (تنها) دیده شد •

و امیر سلیمان نشاء و چند میوه یگر با فوجی از لشکر فیروزی اثر
 که همه را گزیده بودند و قلمی کرده بملازمت رکاب سعادت
 انتساب شاهزاده مشارالیه مامور گشتند و چون شاهزاده و
 امرا و با یلغار شناختند و به آبلستان رسیدند جماعت ترکمانان
 از استماع توجه ایشان شهر را گدشته گریخته بودند و در کوهها
 و بیابانها پراگنده و سرگشته گشته حمیت خسروانه شاهزاده
 شجاعت آیین رخس جلالت را بمهینز کین تیز کرده بتعجیل
 از عقب ایشان براند و چون سپاه بهرام انتقام بآن قوم
 شقاوت فرجام رسیدند و ایشان از بیم جان چنگ اضطرار
 بجنگ یازیدند از گرد راه بباد حمله آتش آهنگ همه را
 قهار آسا پراگنده گردانیدند و بسیاری از آن خاکساران
 بی آب را با آب تیغ بر خاک هلاک انداختند * * * نظم

* بکشند گردان کشورستان *

* به تیغ سیاست بسی ترکمان *

* شد از خون دشمن زمین لعل فام *

* نهنگان ازین سان کشند انتقام *

و اسب و استر بسیار و گاو و گوسفند فزون از حد شمار بحوزه
 قاراج لشکر منصور در آمده بمعسکر نصرت مآب پیوستند و
 حضرت صاحب قران قاصدی باستمالت نامه بمطایه فرستاد
 و ایشان را بمطاعت و انقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی

حاکم سیواس که در آنجا داروفه بود از سرجهل و بلاهتی که لازمه سرقت ترکمانان است و اهل روم اکثر از این طایفه اند قاصد را مجبور گردانید و از رسیدن این خبر ناپره غضب خسروانه اشغال یافته رایت فتح آیت متوجه آن جانب شد و چون مقاومت با یک فوج از عساکر گردون مآثر نه حد امثال او و اتباع او بود آن روز برگشتگان در شب تار فرار اختیار کرده بگریختند و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بر ملطیه انداخت سپاه کینه نوز دشمن سوز در روز آن را تسخیر کردند و گرجیان و ارمنیان را اسیر گرفتند و مسلمانان را امان بخشیده مال امانی بستند و بلشکریان دادند حضرت صاحب قران امیر جهانشاه و دیگر امراء را بایلغار فرمان داد و با همه در باب اظهار آثار شجاعت و جلالت و اصرار در اقامت قهر مخالفان و ایقاع سیاست و مهابت سخن راند و از هر تورمان جمعی همراه ایشان کرد و امراء با سپاه مظفرلوا پای امثال در رکاب استعجال آوردند و عنان افغان بصوب فرمان یافته روان گشتند و ناقعه کاخته ناخته رایت غلبه و استیلا و برافراختند و سیل نهب و غارت در فراز و نشیب آن حوالی و نواحی انداختند • • • نظم •

سپاه مظفر پیشه بشناختند • ندادند امان هر کرا یافتند
 بهر جایکه آنچه آمد بدست • ز چنگال ناراج ایشان نرسد

و از حدود سلطیه تا آن مواضع قلاع متعدد مسخر شد بعضی
 بقهر و عنف و بعضی بطوع و اذقیاد و چون تمام آن ولایات
 را بغارتیدند و گردن سرکشان در ربهقه مطاوعت و بندگی
 کشیدند با غنایم فراوان و اموال بی پایان بازگشتند و در
 سلطیه باردوی اعلیٰ صلح شدند عواطف و مراحم پادشاهانه
 سلطیه را با توابع و ضمایم بقرا عثمان ترکمان ارزانی داشت
 و به نیروی اقبال بی انتقال در اندک زمانی سرحد هر دو
 مملکت روم و شام بخوزه تسخیر و تصرف اغوان دولت قاهره
 در آمد و طنطنه صیت این فتوحات در جنبات خافقین افتاده
 دل و دیده ملوک و سلاطین عالم از غایت دهشت و هیبت
 خیره و تیره گشت و الله یوئید بنصوه من یشاء *

گفتار در موجبات توجه صاحب قران

بهرام انتقام بجانب شام

از غرر در حکم و اسرار که غوامض بحر ما کذب القواد
 ما رای - علیه افضل الصلوات و اكمل التحیات - از قعر محیط
 فعلمت علم الاولین و الآخریین بر آورده و زیور مخدرة
 سعادت امت رفیع مقدار ساخته زواهر جواهر این کلمات است
 که اذا اراد الله انفاذ قضائه و قدره سلب من ذوی
 العقول عقولهم فحوای ظاهرا این حدیث را محصل آنست

که چون خدای تعالی خواهد که حکم خویش را نفاق بخشد و قضیه که تقدیر فرموده باشد واقع گردد عقل از عاقلان بازستاند و منهج صلاح و بهبود از نظر بصیرت ایشان بپوشاند تا باندیشه ناصواب خود بکاری چند قیام نمایند که موجب وبال و نکال ایشان شود و آنچه ارادت الله ببودن آن نعلق پذیرفته باشد وقوع یابد و از جزئیات این سرّ بدیع که لسان معجز بیان ما ینطق عن الہومی از آن خبر داده آنست که چون منشی قضا بخامه - جف القام - پیش از انفجار عیون حوادث از منابع^(۱) عدم رقم زده بود که اراضی و دیار شام در آن ایام معرکه کتابیب قهر و انتقام گردد حکام و ولات آن ممالک را از آفت سَبَلِ بَطْر و غرور چشم خود بی نور مانده و از چاه سداد و رشاد انحراف جسته بحركات شفیع اقدام نمودند از انجمله در شهر سنه (خمس و تسعین و سبعمائه) که رایت نصرت شعار سایه فتح و فیروزی بدار الحلام بغداد انداخته بود حضرت صاحب قران بعد از نسخیر عراق عرب شخصی هنرور فاضل امیل از مشایخ ساوه که در آعه حسب عالی را بطراز فضایل و معالی آراسته بود برسم رسالت با جمعی بجانب حاکم مصر برقوق فرستاد چنانکه در قصه فتح بغداد اشارت بآن رفته و چون شیخ مشار الیه بر حبه رسید که

(۱) همین است در اکثر کتب و در بعضی بجای - منابع - (بنایع) است •

از حدود شام است او را در آنجا بر رسم معهود موقوف داشته
 خبر بمصر فرستاده بر فوق از نقصان خرد و کمال جهل باغواهی
 سلطان احمد چلا بر بتل ایشان امر کرد و با آنکه رنجانیدن
 ایلچی بهیچ قاعده و رسم از قواعد شرعی و سیاسی و رسوم
 ملکی و ملی روا نیست آن بزرگ را با جمیع ملازمان بتیغ
 ظلم و بی باکی بگذرانیدند و از وخامت عاقبت چنان
 امری خطیر شنیع نیندیشیدند و العجب که حکایت حکم
 سلطان محمد خوارزم شاه در باب کشتن ایلچی و بازرگانان
 پادشاه جهان گیر چنگیز خان و مال آن که بچه انجامید *

* مصراع *

* و یا لها قصه فی شرحها طول *

شفیده بودند و امثال این معنی از شواهد و امارات سلب
 عقل تواند بود که مضمون حدیث مبارک افصاح از آن نموده *

* بیت *

* قضا چون زگرددون فرود هشت پر *

* همه زیرگان کور گشتند و کر *

دیگر آنکه چون صاحب قران گیتی سنان ممالک آذر بیجان
 و عراق عرب را بتحت تصرف و ضبط در آورد * عیان عزایم
 خسروانه بصوب دشت قباچاق و اراضی روس و چرکس
 و سایر بلاد شمال معطوف فرمود انلمش قوجین را که در قلعه

از نیک گذاشته بود در زمان غیبت و بعد را بست نصرت شعار
 مبارکه با قرا یوسف ترکمان اتفاق افتاد و بحکم تقدیر دستگیر
 شد و قرا یوسف او را بند کرده بمصر فرستاد پیش برقوق
 و برقوق حبس و توقیف او را ضمیمه جرمه سابق ساخت
 و از همه غریب تر آنکه درین هنگام صاحب قرآن گردون
 غلام از حدود صلیبی ایلچی با نامه پیش فرج پسر برقوق که
 بعد از وفات پدر سلطان ممالک مصر و شام شده بود فرستاد
 مضمون کتاب آنکه از قدرت انواع حرکات ناپسندیده بظهور
 آمد از جمله بقتل ایلچیان این جانب بی موجهی فرمان
 داد و اتمش را که از بندگان درگاه ماست مجبوس گردانید
 و باز فرستاد و چون او لباس حیات عاریتی باز سپرده پرسش
 و جزای او بدیوان قیامت افتساد و تومی باید که برخورد
 و اهالی مملکت رحم کنی و اتمش را در زمان روانه این
 طرف سازی تا از ظلام قهر و انتقام سپاه خون آشام ما روز
 سلامت اهل مصر و شام بشام نرسد و اگر بوسه شیطان اجاج
 و عناد خلاف این معنی بخاطر راه دهی جمیع آن دیار و بلاد
 از صورد و عبور عساکر منصور ویران خواهد شد و وزیر و وبال
 خون و مال مسلمانان بگردن تو خواهد بود و چون ایلچیان
 بحلب رسیدند بوسه معبود ایشان را موقوف داشته خبر بمصر
 فرستادند فرج بی فرجام بطریق نکوهیده پدر کس فرستاد

و ایلیچیان را مقید ساخته در قاعه حبس کردند * * نظم *

* خطائی عجب کرد صاحب خرد *

* عجب نشمرد گر نکو بنگرد *

* کسی را که نبود شرف در نژاد *

* نباشد عجب گر بود بد نهاد *

* نه برقوق باشاهی مصر و شام *

* غلامی بد و خواجه اش هم غلام *

* غلامی بد از چوکس بی تبار *

* حیل گشته از بیع خود چند بار *

* چو از دولت خواجه بفرود قدر *

* کشید از نیشام حیل تیغ قدر *

* ولی نعمت خویش را کشت زار *

* فلاح از چنین کس توقع مدار *

* به بی باکی و غدر شاهی گرفت *

* و گرچه بعون الهی گرفت *

* ولی در تبارش چو شاهی نبود *

* درو شیمه پادشاهی نبود *

* چه آید ز چوکس نژاد و نژاد *

* که باشد بر پاک رایان پسند *

- * چنین بود برق و پورش فرج *
- * چو شاخی بد از بیخ بد رسته کم *
- * بخردی بجای پدر گشته شاه *
- * نیاموخته از کسی رسم و راه *
- * ندیده ز کار جهان گرم و سرد *
- * نه هنگام رای و نه گاه نبرد *
- * همان به که مازم سخن مختصر *
- * پدر بد گهر بد پسر بی هنر *
- * سخن دان طوسی چه در خور نوشت *
- * درختی که تلخ است او را سرشت *
- * بیاد آر آن گفته‌ها سربسر *
- * که الحق درینجاست جسدده تر *

و چون شمامه خبر چسارت فرج بمشام شعور و وقوف حضرت صاحب قران رسید ماده خشمی که بواسطه امور مذکور در خاطر اشرف اعلی آن حضرت بود سمت نزاید و تضاعف پذیرفت و چون ایلدرم بایزید با وجود اظهار شجاعت و جلالت و وعید و تهدید که پیشتر ازین بزبان پیغام باز نموده بود اصلا در معرض نیامد و درین مدت که عساکر گردون مآثر بتسخیر و تخریب سیواس و ملطیه تا کاخته و فتح آن نواحی و اطراف که مجموع داخل مملکت او شده بود مشغول

بودند دم در کشید و بهیچ نوع متعرض نشد و جنبشی نکرد
 اول عنان عزیمت سعادت انجام بصوب بلاد و امصار مصر
 و شام معطوف گشت . و لا مرد لقضاء الله تعالی *
 گفتار در توجه صاحب قران گردون غلام

بصوب ممالک مصر و شام

از طرایف لطایفی که مضمون عبارت میمون اشارت
 اعمالوا فکل میسر لما خلق له - علی قایلها افضل
 الصلوات و اکمل التحیات . منظومی است بران این است که
 هر که از برای شغلی عظیم و امری جسیم مخلوق شده باشد آن
 کار در نظر همت او سهل نماید و از دست شکفت و اقتدار او
 باسانی برآید و اگر چه عقول و اوهام دیگران آن را محال انگارد
 و از قبیل ممتنعات شمارد و ازین است که چون سابقه عنایت
 ربانی حضرت صاحب قران را از برای جهان بانی و کشور
 ستانی خلعت ایجاد ارزانی داشته آقاری که دران امور
 از دولت او بظهور پیوست و رای طور اندیشه و افکار اهل
 روزگار بود و از انجمله دران هنگام که فرمان ده مصر و شام زلات
 گذشته پدرش را بجزیره ذمیمه خویش ضمیمه ساخت و بتوقیف
 و حبس ایلچی آن حضرت جرات نمود و خبر آن جسارت
 خسارت مآل بمسامع جلال رسید فایره غضب پادشاهانه شعله

زدن گرفت و عزیمت آن مملکت تصمیم فرمود و امضاء آن
 عزم و اقدام نمودن بران نسبت با هم عالمیان امری بغایت
 خطیر و هول ناک بود امرای نامدار و عظام رفیع مقدر
 زانوزده عرضه داشتند که درین ایام یورش بزرگ هندوستان
 اتفاق افتاده و بعد از مراجعت بی مهلتی که لشکر منصور
 در مواضع خویش استراحتی نمایند در ظل رایت فتح آیت
 متوجه ممالک ایران شدند و در غزوات گرجستان و تسخیر بلاد
 و قلاع آن ولایات بکرات تا خنهای مردانه کردند و کوششهای
 عظیم نمودند و در عقب آن چون چتر فرقد فرسا سایه ابهت
 و استعلاء بر حدود روم انداخت از سیواس تا سرحد حلب
 به نیروی دولت قاهره گشادند و داد مودی و مردانگی دادند
 درین ولایات توجه بدیار مصر و شام آوردن بغایت صعب
 و دشواری نماید چه دران دیار شهر و قصبه بسیار با حصارهای
 رفیع و قلعههای منیع هست و کثرت لشکر و اجساد آن بلاد
 و بسیاری اسباب و تجملات ایشان شهری عظیم دارد و در
 خاطرها و قعی تمام اگر چنانچه رای عقد گشای اقتضا
 فرماید سپاه ظفر پناه را اجازت شود تا بنجانهای خود رفته
 چند گاهی بیدار بیایند و بعد از آن یراقی تازه کرده با تریبی
 که لایق چنان مملکتی باشد بیایند حضرت صاحب قران
 بتلقین الهامات آسمانی در جواب فرمود که نصرت و ظفر عطیه

ایست که از فیض فضل پروردگار قرین روزگار گردد و غلبه لشکر و افزونی اسباب در آن باب مدخلی بیش از پیش ندارد و بارها دیده‌اید و آزموده که عنایت کردگار چه کارهای دشوار بر ما آسان کرده است و چه دشمنان قوی را بدام تسلط و استیلاء ما در آورده همت بلند می‌باید داشت و دل در خدا بسته صفحات جان و جان را بفروش یقین و اخلاص نگاشت تا عون و تایید الهی مدد فرماید و کارها بر حسب دلخواه بر آید ^و امر او مجموع لب بدعا و ثنا بکشادند و کمربندگی بر میان جان بسته دل بر یورش مصر و شام نهادند حضرت صاحب قران گیتی ستان سایه التفات بر ترتیب لشکر انداخت و رایت عزایم خسروانه باوج فیروزی بر افراخته طنطنه کورگه کوچ زلزله در زمین و زمان افکند و عساکر گردون متأثر فوج فوج چون دریای پر موج روان شدند *

• نظم •

- * جهان جو چو از تخت شد سوی زمین *
- * بجنبید گفتی سراسر زمین *
- * فرو هشت دامن بخورشید گرد *
- * بلا بر نوشت آسقیں نبرد *
- * بیابان یکی گام بی مرد نه *
- * همه چرخ یک برج بی گرد نه *

گفتار در فتح قلعه بهستی و عنتاب

چون آفتاب ظفر ناب را بت فتح افتساب از مطلع صبح
 سعادت و اقبال بقال بفال فرخنده برآمده پرتو توجه بصوب شام
 انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیرزاده
 شاهرخ با جمعی از عظاماء امراء برسم مغلا بایلغار از پیش
 روان شدند و چون بقلعه بهستی رسیدند در حوالی آن حصار
 اطناب خيام نزول درهم کشیدند حضرت صاحب قران با
 سایر عساکر کشورستان برسید و بزدیک قلعه در محلی باند
 فرود آمده بذظر احتیاط فراز و نشیب آن حصن ثریا مذاطرا
 باز میدید و آن حصنی بود در میان دره بسیار آب بارو
 و برجهاش چون مصاعد همت و قواعد دولت آن حضرت در
 غایت بلندی و نهایت استواری و حصاری از غلوه و کذکره
 فرقه فرمایش ایوان کیوان در خجلت و شرمساری اساس
 عماراتش بر سرکوهی قوی بلند ممد و مشید گشته و شرفات
 باره و برجش از طاق منطقه البروج گذشته • • نظم •

• سرکشی کز تندیش گشتی فلک را قرطه چاک •

• از سبک پیوسته ارکان رفیعش تا سماک •

• بر فراز باره او پاسپان در تیره شب •

• ماه را چون چشم ماهی دیدی از سوی صفاک •

• گر نشستی فی المثل بر سطح دیوارش مکس •

• پایش از فرمی بلغزیدی و افتادی بخاک •

عساکر گردون مآثر از گرد راه اصل شهر را مسخر ساختند و بدست غارت و تاراج از هر چه اسم مال بران افتد بهره اختند و در قلعه از قبل ولات شام مقبل نام مدبر سرانجام متصدی ضبط و محافظت آن مقام بود و دیو غرورش بمنجذیق تحمیق حصن و مانع مسخر ساخت و بحصانت و محکمی حصارش فریفته از راه صواب بیفداخت و در آن حال که صاحب قران بی همال احتیاط قلعه می فرمود بمنجذیق گردان که در میان آن ساخته بودند و بر افراخته سنگی گران از هوای بغی و طغیان بجانب آنحضرت انداختند و آن سنگ به نزد یک خیمه خاص بر زمین خورد و از آنجا لغزیده بانداون خیمه افتاد شعله خشم خسروان از آن جرأت و بی باکی برافروخت و یولیع قضا مضا صد و ریافت که اطراف قلعه را بر امراد بخش کرده حصار را مرکزوار در میان گیرند بهادران ممالک ستان و قلعه کشا بامثال امر مبادرت نموده بیست منجذیق از جوانب آن حصار نصب کردند از آن جمله یکی در همان موضع که سنگ ایشان فرود آمده بود و اول سنگی که از آن انداختند به نیروی دراست قاهره بر منجذیق اندرون آمد و آن را برهم شکست و امثال چنین اتفاقات از اظهوامارات نصر عزیز و فتح مبین تواند بود درین اثنا امیرزاده رستم با

لشکر فارس از شیراز آمده بمعسكر ظفر پناه ملحق شد امراء
 و دلاوران رزم آزما از هر طرف جنگ انداخته نقبچیان بکار
 داشتند و باندک مدتی حصارى چنان را از جمیع جوانب
 محرف ساخته باره و برج آن را که از زخم سنگ منجذیق
 پراز و خفه گشته بود بر سر چوب گرفتند مقبل از دهشت آن
 واقعه مشکل چون مرغ نیم بسمل در اضطراب افتاد و مکور
 کس بی پایه سریر اعلی فرستاد و اظهار عجز و اضطراب کرده عرضه
 داشت که از هیبت شکوه سلطنت و جلالت آن حضرت قوت
 بیرون آمدن ندارم از راه مسکنت و بیچارگی مراحم
 بی کرانه پادشاهانه شفیع می سازم که بنده فرو مانده را
 آزاد فرمایند و از سرخون این خاکسار بی مقدار که ریختن
 و ناریختن نسبت با بندگان درگاه عالم پناه تفاوتی ندارد
 بگذرند حضرت صاحب قران فرمود که بعد از تسخیر قلعه ترا
 آزاد سازم که اگر پیش ازان لشکر برخیزد و این حصار
 بحصانت و محکمی شهرتی دارد شاید که بعضی مردم کونه نظر
 تصور کنند که سپاه ما را از کشادن آن عجزی بود * * * نظم *
 مدارا بدشمن جهان جوی را * نزیبد که هر کس گمانی برد
 روز یکشنبه هفتم صفر سنه (۱۱۱۳) و ثمانمایه) فرمان شد تا نقبها
 را آتش زدند و برجها افتادن گرفت از مشاهده آن حال
 خوف و هراس در دل اندرونیان استیلاء یافت و ارکان ثبات

و قرار متبذل چون برج و باره حصار بیک بار انهدام پذیرفت
در زمان قضات و ایام و سادات را با هر چه دست مکنت
او بآن میرسید از انواع تحف و تنسوقات و هراسپ که در
قاعه بود برسم پیشکش بیرون فرستاد و شاهزاده کامگار شاهرخ
را شفیع ساخته بعضی عرض همایون رسانیدند که مقبل در مقام
بندگی بندگان این درگاه است و از ندامت گناه خویش
زرد روی و نامه سیاه زبان مسکنت و انکسار با عتذار و
استغفار کشاکش امیدوار است که مرحمت بی دریغ فریادرسی
فرموده او را بجان آسان بخشند عواطف خسروانه حضرت
صاحب قران او را بشاهزاده مشارالیه بخشیده شفاعت
ایشان را بکرامت قبول تلقی نمود و زلات همه را عفو فرمود
جماعت فرستادگان دعاگو و ثناخوان بازگشتند و سر منبر
و روی نقره و زر را بفروخته القاب جلالت انتساب آن
حضرت زیور بستند و چون از آن مهم فراغ حاصل شد از وی
کیهان پوی از غریب کورگه کوچ در حرکت آمد و عنان توجه
بصوب عنقاب معترف گشت و آن شهر حصارى داشت بغایت
حصین و از هر دو جانب بیرون و اندرون از سنگ سفید
تراشیده بر آورده و خندقى که عمق آن سی گز بود و عرضش
نخیمینا هفتاد گز پیرامن آن حفر کرده و پوی روان بر بالای
آن مرتب ساخته و خاک ریزش را که از سنگ بود مجوف

گردانیده چنانچه سوار دردی توانستی راند و تیواند ازها
 گذاشته و چون رایت نصرت شعار سایه وصول هران حصار
 انداخت شهری یافتند مشحون بنعمت فراوان و قله و میوه
 بی پایان اما بزرگان و ارباب ثروت و تمییز مجموع گریخته
 بودند و جمعی رعایا دروازه بسته ر همانکه موکب هاپون
 برسید شهر بسپردند و این هم ضمیمه دیگر فتوحات شد - و
 من الله النصر و التايد *

گفتار در توجه موکب گیتی ستان بشهر حلب و فتح آن

حضرت صاحب قران از میا من کمال محبت و مدق و لا
 و ثولا که نسبت با دردمان متعالی شان قایل نصرت
 بالربع مسیره شهر - علیه افضل الصلوات و اکمل
 التحیات - داشت ازان معنی بحظی وافر و نصیبی کامل
 محظوظ و بهره مند بود و رایت کشورکشایش بهر صواب
 که توجه می نمود بیم و هراس در دل ملوک و سلاطین آن
 جانب بنوعی مستولی می گشت که از غایت دهشت و
 وحیرت محجه صواب از نظر بصیرت ایشان محجوب
 می ماند *

* نظم *

کسی را که از بیم شد دل زجا • زحیرت نداند صواب از خطا

از آنجمله درین مدت که اردوی ظفر مآب در حوالی بهستی و عناب بود حاکم حلب تمورتاش در قلق و اضطراب افتاد و بجانب مصر که تختگاه آن ممالک است خیر فرستاد و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و اجناد دیار و بلاد شام با ترتیب و اسباب تمام از هر مقام روی توجه بحلب آورند و برون که برون این تدبیر که تقدیر بران می خنجدید شدون که ملک الامراء دمشق بود بالشکر جرار و تجمل بسیار بحلب آمد و همچنین از حمص و حمی و انطاکیه و طرابلس و نابلس و بعلبک و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعة الروم و سایر قصبات و ولایات آن اطراف و اکناف امراء و سرداران اهلبه و ساز مقابله و مقاتله مهیا و آماده داشته فوج فوج متوجه آن جانب شدند و بالذک زمان سپاه گران و حشری بیکران در حلب جمع آمدند * * * نظم * * * نهادند رو لشکر پر شغب * زهر موز و هر بوم سوی حلب زهر سو گروهی فراز آمدند * قضا را بجان پیش باز آمدند ز اعیان با نام چندین هزار * ز آحاد لشکر برون از شمار ز اسباب و آیین چه رانم سخن * که هر چند گویم نیاید به بن و بعد از آن اجتماع تمورتاش که ملک الامراء حلب بود بمزید عقل و کیاست از سایر اقوان و امثال امتیاز داشت با دیگر امراء بساط مشورت گسترد که این سرسوی کاری

نیست که سارا دست داده پیش از وقوع این واقعه درین باب تاملی می باید کرد چه این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولت عظیم دارد و از و اتباع او آثار غریب و امور عجیب بظهور می رسد و تا غایت هر جا که توجه نموده اگر شهر بوده و اگر قلعه آن را فتح کرده و کشوده و هر کس که با او مخالفت ورزیده پشت دست ندامت بدان درین گزیده و جزای آن ببدترین صورتی دیده و کشیده اندیشه کنید که مملکت های وسیع چون خوارزم و بلاد ترکستان و خراسان و زابلستان و هندوستان تا انتهای دریای گنگ و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان و گرجستان و آذربایجان و دیاربکر با جمیع توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء پادشاهان معتبر و سروران صاحب شوکت نامور باندک زمان استخلاص نموده و در تحت تصرف و اقتدار بذوعی قرار داده که شهری را یکی از گماشتگان او با چند نفر از نوکران خود نگاه می دارد و در ایران دنوران کس را مجال نیست که سر فضولی بناخن جسارت بخارد و امثال این امور بی تائید عظیم از جانب حق نتواند بود *

* بیت *

خدائی بود این چنین کارها * خدای آزمائی نباشد روا
 آنچه بخاطر من می آید مصلحت آنست که از راه اطاعت
 و مصلحت در آیم و سکه و خطبه بقام او بیدار ایم و سادات

و ایما و علماء را که غیر ازین طایفه پیش از وقعی ندارند
 وسیله سازیم و آنچه توانیم از پیشکشهای لایق و نسیبوقات
 موافق بفرستیم باشد که بحسن حیل چنان توان ساختن که
 روی توجه ازین دیار بگرداند و این مملکت سلامت بماند *

* منقوی *

- * که آن صاحب تاج و شمشیر و تخت *
- * روان کرد رایست به نیروی بخت *
- * قوی دولت و نیز گردن کش است *
- * گه خشم سوزنده چون آتش است *
- * نباید که آن آتش آرد شتاب *
- * که نه نشیند آنگه بدریای آب *

و چون نمودارش این سخنان تقریر کرد و جمعی که از خرد
 و کاردانی بهره بیشتر داشتند رای او را استحسان نمودند
 که طریق صواب همین است و غیر ازین نه لیکن اکثر ایشان را
 بتخصیص شدن حاکم دمشق را دماغ پندار از بخار شور
 آشفته بود و بخت گران خواب بر بسترجهل و غفلت خفته
 گفتار او را که راهی بهمان نجات و سلامت می بود وقعی
 نهداد و زبان لاف بهرگونه گزاف بوکشاد که من هاب خاب
 هر که دل بترساند از یافتن مواد محروم ماند این مملکت
 بدیگر سالک که تو بر شمردی چه نسبت دارد شهرهای

ایشان را از گل و خشت برج و باره می باشد و حصارهای
ما مجموع از سنگ خاره و از جمله درین دیار چندین شهر سنگین
پرازق خایر و اسباب حرب و کارزار در تصرف ماست که
اگر یکی از آن خواهند که بجنگ بستانند بسالها میسر نگردد
و این چه وهم بی جایگاه است که بخاطر خود راه داده اند
و اگر اندیشه شما از کثرت ساز و سلاح ایشان است و بسیاری
سپاه و لشکریان درینها نیز بحمد الله تعالی بسی تفاوت است
میان ما و ایشان کمانهای ما دمشقی است و شمشیرهای
ما مصوری و نیزه های ما عربی و سپرهای حلبی و درین
مملکت بغیر از شهرهای معظم شصت هزار قصبه و دپه در
قلم آمده اگر از هر موضعی یک دو نفر مرد بیرون آیند لشکری
جمع شود که در هیچ عرضه گاه نگذرد و با این همه پناه گاه
ایشان ریسمان است و کرباس و حصارهای ما سنگ تراشیده
از کفکره تا با ساس و چون قلم نقد پربویل و ثبور آن سرگشتگان
تیه جهالت و غرور جریان یافته بود هر چند نمودنش و بعضی
مردم زیرک مبالغه کردند که مآل جنگ و جدال کس نمی داند
که بچه رسد و نسیم نصرت و فیروزی معلوم نه که از مهتاب
غیب بکدام طرف و زد طریق مجاملت و مصالحت سپردن
و کار خود برفق و مدارا پیش بودن سلامت و نجات
نزدیکتر می نماید •

- * شنیدم ز دانی فرهنگ دوست *
- * که در کارها رفیق و نرمی نکواست *
- * به نرمی چو کاری توان برد پیش *
- * در شتی مجوید ز اندازه پیش *

جماعت مغروران بر فکر فاسد خویش اصرار نه—وده اند که در
امثال این وقایع ثبات و تهور و مردانگی بکار آید که از عجز
و بددلی و کسل جز فساد و فتور و خلل چیزی نکشاید و بعد
از گفت و گوی بسیار امر بران قرار یافت که از شهر بیرون
نروند و پشت استظهار بحصانت حصار باز داده شهر را بزخم
تیر، ناوک از تعرض معارضان نگاه دارند * * نظم *

ببارو بر آیم با تیر و سنگ * برانیم خصم از بود چون نهنگ
کمان گوشها سوی گوش آوریم * ز پیکانها خون بجوش آوریم
بسازیم رزمی بروز ستیز * کزان باز گویند تا رستخیز
و ازین جانب صاحب قران گیتی ستان بالهام دولت ثابت
ارکان از عذاب کامران و کامیاب نهضت فرمود و بعد از
یک دو کوچ شش هفت فرسخی رکاب تمکن و وقار گران کرده
عنان سیر کشیده میداشت و هر روز مقدار نیم فرسخ به تخمین
کوچ می فرمود و بعد از نزول فرمان واجب القبول نفاق
می یافت و گودا گرد معسکر ظفر قرین خندقی می گذاشتند
و از تورها حصار گونه پیروان آن می کشیدند چنانکه یک

روزه راه بیک هفته تطع کرده شد و در هر منزل شرایط حزم و احتیاط موعی گشت مخالفان چون بر لطایف تدبیرات آن حضرت وقوف نداشتند پند داشتند که ایشان را بیمی و اندیشه هست و آن قوت و شوکت ندارند که زود زود پیش توانند آمد و بدین سبب دلیبر شدند و از آن راهی که فی الجمله بصواب نزدیکتر بود تجاوز نمودند با اقدام تهور از شهر بیرون آمدند و خیام او را هم خطا فرجام بهوای سودای فاسد و خیال خام برافراشتند *

* کسی را که دولت بگردد ز راه *

* براهی شتابد که افتد بچاه *

روز پنجشنبه نهم ربیع الاول موافق لوی یل رایت گیتی فروز سایه قرب و مول بحوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با نوکری چند خاصه بقراول دشمن رسید و با وجود آنکه بغایت غلبه بودند بی اندیشه برایشان ناخت و باول حمله سوارمی را از پشت زمین بر روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده از میان معرکه بیرون آورد و نوکرانش نیز با او مردمی و مردانگی داده دو کس را بگرفتند و باقی لشکر چو آن دست برد بهاد رانه که هرگز مثل آن ندیده بودند مشاهده نمودند مجموع رو بگریز نهادند *

* نظم *

* چون بر افروخت فتنه آتش جنگ *

- حلبی شیشه شد حریفان سنگ •
- جز شکستن چه باشدش چاره •
- حلبی چون فتد برو خار •

و در همان روز امیرزاده ابا بکر با شصت کس پیش رفته لشکری گران به مقابله ایشان در آمدند و جنگی عظیم در پیوست بعد از کوشش بسیار از طرفین بساط محاربه بقایم بریختند و هر کس بمحل خود بازگشت روز دیگر بعضی از بهادران لشکر نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان باستادند و کس را مجال آنکه یک قدم پیش تواند نهاد ندادند سیوم روز چون افراسیاب شرقی انتساب آفتاب تیغ ظفر تاب از نیام ظلام برکشیده بمیدان خرامید و سپاه بی شمار کواکب را که از اول شام تا آخر بام مصرفیروزه حصار چرخ دوار مرکز اعلام شوکت و احتشام ایشان بود روز بقا بشب رسانید •

• نظم •

سیوم روز کافراسیاب سپهر • برافروخت از جانب شرق چهر
 دلیران شامی انجم تمام • بجستند از بیم زرین حسام
 حضرت صاحب قران به برنشستن سپاه نصرت قرین و بر
 افواستن رایات رزم و کین فرمان داد • • نظم •
 بجفتید لشکر ز که تا به • گران گشت یال یلان از زره
 پراز شیرو شمشیر شد وزمگاه • ز آهن قبایان زرین کلاه

برآمد ز کوس و کورگه غریب * ز بیم آب شد زهره نره دیو
 و بر حسب رای ممالک آرای و فرمان قضا جریان ضبط
 و ترتیب لشکر بر نغاز بعهده جلالت و اقتدار امیرزاده
 میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و جماعتی از اعظم امراء
 و نویسندگان مثل امیر سلیمان شاه و دیگر امراء نامدار قرار
 یافت و در قزبل امیرزاده ابابکر بود * * نظم *

* بر آراست شهزاده کامگار *

* سپاهی ز کثرت برون از شمار *

* گروهی ز جان گشته جویای کین *

* بر ابروی مردی در افکنده چین *

و در جرنغاز سلطان محمود خان و امیر جهاننشا و دیگر نویسندگان
 عالیشان و امراء نومان بنسقی و سامان سپاه کشورستان قیام
 نموده آثار شهادت و صراحت بظهور رسانیدند و در قزبل
 ایشان سلطان حسین بود * * نظم *

شد آراسته لشکری بیکران * یل و پردل دروغا جان ستان
 همه پیشه رزم را نره شیسر * بدریای هیچا نهنگ دلیر
 و قلب سپهر اشتباه در سایه چتر آفتاب پناه حضرت صاحب
 قران از کثرت اصناف و افراد انسانی و حیوانی و بسیاری
 اهله و ساز جهانبانی و ملک ستانی جهانی ثانی می نمود
 و از جمله اسباب ابهت و مهابت صف پیدان کوه شکوه از

بقایای غنایم و فتوحات غزو دیار هند و دهلی بآیینی
 آراسته شد که ارکان نمک و استظهار مخالفان چون دیوار
 سست بنیان از صدمه پهلوی پیلان بلرزه در آمد * * نظم *
 * سوار آهـنـین بارهٔ بد سه میل *
 * همه برج آن باره از زنده پیل *
 * همه پشت پیلان پولاد تن *
 * پر از آتش انداز و ناوک فکن *
 * در آورده خرطوم پیلان بهم *
 * چو ماران خم اندر فکند * بخم *

و هنگام ترتیب لشکر مور شمار شیرشکار و تعیین مواضع
 شاهزادگان بزرگوار و امراء رفیع مقدار پرلیغ مطاع
 لازم الاتباع نفاق یافت که یک تومان سوار از مردان کار
 بر بالای پشته که بر طرف راست معرکه واقع بود باستند قرار
 برانکه فکر و قار گران دارند و از جای خود بهیچ حال
 حرکت ننمایند و اگرچه دشمنان انهمزام یافته بیکبار رو بفرار
 آرند و آزان جانب سپاه و اجناد حلب و شام با کثرتی وافر
 و تجمای تمام میدفه و میصره و قلب مرتب ساختند و صفها
 بر کشیده رایت عناد و استبداد بر افراختند * * نظم *
 * سپاهی مرتب بآیدسن و ساز *
 * همه تند و گردن کش و سرفراز *

- * گروهی که هر یک به پندار خویش *
- * گد کین بد از رسنم زال بیدش *
- * یکایک ز مردی بهنگام حرب *
- * فیره برده از شیر غران بضرب *
- * بهمیسز خاریده پهلسوی بور *
- * به نیزه دودر کرده سندان بزور *

و چون از جانبین کوس و نبدیره در خروش آمد و سوزن
انداختند خون حمیت در رگ مردی بهادران جوش زدن
گرفت *

نظم *

- * بکوه اندر از کوس کین ناله خواست *
- * ز پیکان در ابر آهنین زاله خواست *
- * سواران شد آمد فزون ساختند *
- * یلان از کمینها برون تاختند *
- * ز خون غیبها لاله کردار گشت *
- * سنان ارغوان تیغ گلنار گشت *
- * زهر گوشه آویزشی سخت بود *
- * سرکار با گودش سخت بود *

در برفار امیرزاده ابا بکر با سپاه نصرت شعار کوششهای
مردانه نموده میسیره مخالف را بعون الهی چون شکنج زلف
بنفشه مویان از باد صبح گاهی برهم شکستند *

نظم *

- مظفر ابا بکر فیروز جنگ •
- در آمد بیدان کین بی درنگ •
- جهان گشت بر چان خصمان بفتش •
- فلندند یک سر سلاح و درفش •
- بصر بر شده خاک و خون خود و ترک •
- بکف تیغ شان گشت مذشور مرگ •

و بهادران چرنغار به نیروی مردی سلطان حسین و امیر
جهان شاه میدنه دشمن را فرو ریخته پراکنده و متفرق
ساختند •
• نظم •

- چو سلطان حسین آن پل نیزه دار •
- بر آورد از اعداء بمردی دمار •
- یکی خواست زنهار و دایگو گریخت •
- گریزنده هر سو همی رخت ریخت •
- یکی ترکش افکند و دیگر کلاه •
- گریزان گرفتند بی راه و راه •

و دلیران جلالت آیین در قلب ظفر قرین داد دلاوری
و مردانگی داده نوک پیکان و سنان را در دیده و سینه معاندان
نشانند و پیلان خورنق ران جودی بزیان را پیش راندند •
• نظم •

- زخم کرده خرطوم پیلان کمند •

- بیالِ یلان اندرافکنده بند •
- زدندان بزخم آتش انگیختند •
- همه خاک با خون بر آ میختند •
- یکی را بدن‌دان بر افراخته •
- یکی را بزیر پی انداخته •

شدون و نمرتاش را از مشاهده آن حالات ارکان تمکن و ثبات تزلزل پذیرفت و عنان خوف بصوب گریز یافته رو بدروازه مفقوصه نهادند و تمام لشکر مخالف متفرق و پراکنده گشته اکثر روی فرار بدمشق آوردند و فوجی از عساکر منصور بتگامشی ایشان رفته بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و بعضی را فرود آوردند اسب و اسلحه بستند چنانچه از کثرت و اجتماعی بان انبوهی و بسیاری بغیر از یک سوار که گریخته خبر این واقعه بدمشق رسانید کس بسلامت نرفت • • نظم •

سُبک رزم جویان بشمشیر نیز • فگندند در شامیان رستخیز
 ز چندان سپه یلگ دلاور نماند • کراتن بد از خیل شان سر نماند
 برآمد ز شرق ظفر صبح کام • شده روز فرمان ده شام شام
 و چون لشکر حلب انهزام یافته روی فرار از اضطرابان درون
 شهر و حصار آوردند و در شارع شهر و دروازه ازدحامی واقع
 شد که کس را مجال گذار نماند و عساکر گردون مآثر از عقب
 ایشان لجام ریز روان شده بهر که میرسیدند به تیغ کیس